سفرنامه اربعین

محمود شریفی

چکیده

سفرنامه گزارشی است که نویسنده در آن، مشاهدات خود را از اوضاع سرزمین‌هایی که به آنها مسافرت کرده شرح می‌دهد. نویسندهٔ سفرنامه، اطلاعاتی از موقعیت جغرافیایی، جمعیت، آب و هوا، بناهای تاریخی، مساجد، بازارها، آداب و رسوم ملی و مذهبی مردم و هرآنچه در طول سفر دیده یا شنیده در اختیار خواننده می‌گذارد؛ ازاین‌رو سفرنامه‌ها دربردارندهٔ اطلاعاتی دربارهٔ وضع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی سرزمینی که به آن مسافرت شده هستند.

در این میان سفرنامه‌های مذهبی به سبب بعد معنویشان از اهمیت دوچندان برخوردارند. یکی از مهم‌ترین سفرهای معنوی در فرهنگ تشیع، سفر پیاده به کربلا در اربعین حسینی است که همه‌ساله با حضور میلیونی زائران سیدالشهدا علیه‌السلام برگزار می‌شود. این نوشتار، گزارش پیاده‌روی زیارت اربعین است که نویسنده در آن، مشاهدات خود را از این سفر معنوی که از نجف آغاز می‌شود و تا کربلا ادامه می‌یابد با جزئیات تمام شرح داده است.

واژگان کلیدی: *سفرنامه، اربعین حسینی، پیاده‌روی، زیارت اربعین، امام حسین علیه‌السلام.*

مقدمه

ای عزیزان سفر کرب و بلا در نظر است

ما خبر کرده و رفتیم، سفر بی‌خطر است

سال‌ها بود که درباره مراسم باصفای پیاده‌روی زیارت اربعین چیزهایی از دوستان و بزرگان و توفیق یافتگان آن می‌شنیدم و همیشه شوق داشتم که این توفیق شامل حال من نیز بشود، تا این‌که در سفر حج سال ۱۳۹۲ هجری شمسی با یکی از بستگان تصمیم گرفتیم که به زیارت اربعین سیدالشهدا علیه‌السلام نیز برویم و ایشان نیز استقبال کرد. پس از بازگشت از حج تمتع، برنامه را با یکی از دوستان اهل نجف که در رفتن به زیارت عتبات عالیات توفیق بیشتری دارد، در میان گذاشتیم و ایشان نیز استقبال کردند. البته من از جهت پادردی که دارم، نگران بودم که موفق به این سفر نشوم، یا این‌که خود و دوستانم را به زحمت بیاندازم. از این رو متوسل به استخاره با قرآن شدم که در نتیجه، آیه هفتاد سوره توبه آمد که بسیار نیکو بود. لذا تصمیمم برای سفر قطعی شد و این را به دوستان اطلاع دادم.

در تاریخ سه‌شنبه ۲۶ آذرماه ۱۳۹۲ (۱۴ صفر) همراه آقایان قدیانی و علوی و دو نفر از بستگان ایشان که زحمت تهیه روادید و بلیط هواپیما را کشیده بودند، ساعت ۸/۵ صبح از فرودگاه بین‌المللی امام خمینی رحمه‌الله به طرف نجف اشرف پرواز کردیم.

ورود به نجف اشرف

زیارت امام علی علیه‌السلام

امام ششم علیه‌السلام به یکی از اصحابشان فرمودند: «هر کس جدّم را در حالی که عارف به حق اوست، زیارت کند، خداوند برای هر قدمش یک حج مقبول یا عمره نیکو می‌نویسد و به خدا قسم! قدمی که در زیارت حضرت امیر علیه‌السلام غبارآلوده شود، سواره باشد یا پیاده، آتش جهنم را نصیب آن قدم نمی‌کنم». سپس به او فرمود: «این حدیث را با آب طلا بنویسید».[1]

پس از یک ساعت‌وربع به فرودگاه نجف رسیدیم و پس از انجام کارهای گذرنامه در فرودگاه، با یک اتوموبیل عازم نجف شدیم و نزدیک اذان ظهر، در شارع «ثورة العشرین» در حدود دو کیلومتری حرم پیاده کرد که هنوز مقدار زیادی با حرم فاصله داشت و مأمورین از عبور وسایل نقلیه به دلیل تأمین امنیت مراسم اربعین جلوگیری می‌کردند.

صدای اذان را که شنیدیم، به مسجد شاکری که در همان نزدیکی بود رفتیم و تا وارد شدیم، چون امام جماعت نیامده بود، زائران اصفهانی به این‌جانب پیشنهاد کردند که نماز را با جماعت بخوانیم و نماز ظهر و عصر را با زائران خواندیم و سپس به طرف حرف مطهر مولای متقیان حرکت کردیم. در بین راه به یکی از موکب‌ها[2] رسیدیم که پیرمردی به ما اشاره کرد ناهار حاضر است. ما هم هر کدام غذایی گرفتیم و مانند دیگر زائران کنار خیابان و چادرها غذای نذری‌ای که به عشق امام حسین علیه‌السلام تهیه شده و بسیار ساده و خوشمزه بود، میل کردیم و به حرکت ادامه دادیم تا به نزدیک حرم رسیدیم.

پس از عرض ارادت و سلام از بین صحن به طرف مکانی که آقای علوی پیشنهاد کرده بود، روانه شدیم و از شارع‌الرسول مقابل باب القبله صحن مطهر حرکت کردیم و پس از رسیدن به شارع بنات الحسن، به مکتبة الامام الحسن المجتبی علیه‌السلام وارد شدیم که توسط مرحوم علامه حاج شیخ باقر شریف قرشی تأسیس شده است. پس از ورود، از طرف فرزند برومند و مخلص ایشان، جناب حجت‌الاسلام والمسلین آقای حاج شیخ مهدی قرشی استقبال شدیم و پس از پذیرایی، به اطاق بزرگی که در طبقه سوم مکتبه بود و برای پذیرایی از میهمانان زائر آماده شده بود، راهنمایی شدیم.

پس از مقداری استراحت چون شب چهارشنبه بود و رفتن به مسجد سهله مورد عنایت

زوّار و به آن سفارش شده است، با اصرار حاج آقای علوی که مدیریت گروه را بر عهده داشت، عازم مسجد سهله شدیم و موقع نماز مغرب و عشاء به سبب کثرت جمعیت، موفق به شرکت در نماز جماعت عمومی مسجد نشدیم؛ بلکه این‌جانب نماز مغرب و عشاء را به امامت اقای علوی خواندم و پس از انجام اعمال مسجد سهله و نماز مخصوص شب چهارشنبه، برای زیارت به حرم مطهر مشرف شدیم که ازدحام جمعیت بسیار چشم‌گیر بود. در ورودی حرم حضرت امیر علیه‌السلام زائران که اکثراً جوان بودند، دسته‌جمعی می‌آمدند و با شور و شوقی عجیب و با شعار «لبیک یا علی» و «حیدر حیدر» وارد حرم می‌شدند که بسیار صحنه زیبا و جالبی بود و حال معنوی به انسان می‌داد و اشک‌ها جاری می‌شد.

روز بعد یعنی چهارشنبه ساعت ده صبح به مسجد کوفه رفتیم و ساعت حدود چهار بعدازظهر به نجف برگشتیم و نزدیک بازار روبه‌روی میدان امام صادق علیه‌السلام در رستورانی، نهار و شاممان را یکی کردیم و سپس برای نماز مغرب و عشاء به مسجد شیخ انصاری رفتیم و شب هم به حرم مشرف شدیم. روز پنجشنبه را در نجف اشرف ماندیم و روز جمعه ۲۹ آذر صبح ساعت هفت صبح به طرف کربلا حرکت کردیم.

چند روزی که در نجف بودیم، همه جا ناهار و شام و صبحانه صلواتی برقرار بود و نیاز به تهیه مواد غذایی و رفتن به رستوران نبود و غذاها هم بسیار متنوع و خوشمزه بود. مردم فوق العاده به زائران احترام می‌کردند. باید اشاره کنم که فاصله حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام تا بیرون شهر که حدود شش یا هفت کیلومتر است، ستون‌های برق در مسیر حرکت زوّار را شماره‌گزاری کرده‌اند که در این فاصله ۱۸۳ ستون بود و از آن‌جا تا حرم امام حسین علیه‌السلام ۱۴۳۰ عمود می‌باشد. یکی از فواید این شماره‌گذاری ستون‌ها، آدرس‌دهی آسان بود؛ یعنی زائران با یکدیگر قرار می‌گذاشتند که اگر از هم جدا شدند یا یکدیگر را گم کردند در کنار ستون شماره چند، همدیگر را ببینند، یا اگر کسی خسته شد و سوار ماشین شد، در کنار ستون شماره فلان بایستد یا حسینیه فلان گروه و فلان عالم نزدیک ستون شماره چند است.

غیر از چای شیرین و ترش[۳] و قهوه و نهار و شام و صبحانه‌های متنوع، انواع خوردنی‌های دیگر مانند شلغم، فرنی، میوه‌های مختلف، لوازم بهداشتی و داروهای مورد نیاز زائران در نقاط مختلف در کنار جاده و دکّه‌ها توزیع می‌شد و درمانگاه‌های سیار، این وسایل را رایگان در اختیار زائران اباعبدالله الحسین علیه‌السلام قرار می‌دادند.

برای پیاده‌روی از نجف تا کربلا دو مسیر وجود دارد که یکی معروف به «طریق جدول» اســت و حدود ســی کیلومتر دورتر از راه معمولی است و معمولاً علما از قدیم تاکنون از آن مســیر می‌روند؛ ولی ما از راه معروف که همان جاده اصلی ماشــین‌رو نجف تا کربلاســت، رفتیم که حدود ۸۵ کیلومتر اســت. این جاده دارای چهار مسیر است که یک راه مخصوص پیاده‌روهــای نجف به کربلا و یک جاده هم مخصوص پیاده‌روهای از کربلا به نجف اســت که بیشتر در ایام شهادت پیامبر اکرمﷺ و امام حسن مجتبی و امام رضاعلیهم‌السلام از کربلا به نجف می‌روند و دو جاده هم در وســط آن دو واقع شده که مسیر رفت‌وبرگشت ماشین‌ها می‌باشد. در ایام پیاده‌روی اربعین، مســیر پیاده‌روها و ماشــین‌های نجف به کربلا هر دو به زائران پیاده اختصاص یافته بود و ماشین‌ها از جاده ماشین‌رو از کربلا به طرف نجف می‌رفتند و ماشین‌های راهی نجف از پیاده‌روی کربلا به نجف استفاده می‌کردند.

در بین راه نجف و کربلا در بعضی از منزل‌ها و موکب‌ها زائران ایرانی بسیاری را می‌دیدیم که از شــهرها و روســتاهای مختلف آمده بودند؛ از جمله به گروهی ۴۵ نفره رسیدیم که از یکی روستاهای استان لرستان آمده بودند. سه نفرشان سال گذشته از همان روستا تا کربلا که بیش از ۱۱۰۰ کیلومتر است را پیاده آمده بودند.

زائران از کشــورهای مختلف دنیا و با فرهنگ‌ها و زبان‌های متفاوت و از طفل شیرخواره گرفته تا پیرمرد هشــتاد ســاله، از عالم و دکتر و مهندس و مجتهد و مرجع تقلید و جوان‌ها و زن‌هــا و معلول و نابینا و ... در بین زوار بودند کــه بعضی با ویلچر حرکت می‌کردند. بعضی از زائران گوســفند قربانی همراه داشتند که آن را با طناب بسته و برای قربانی کردن به کربلا می‌بردند و در کنار موکب‌ها هم تعداد زیادی گوســفند و شــتر و گاو به چشم می‌خورد که هم برای قربانی بود.

صحنه‌های عجیبی در بین راه می‌دیدیم که به هیچ عنوان نمی‌شــود آن همه ایثار و صفا و صمیمیت‌ها و صحنه‌های دیدنی را با نوشــته و فیلــم و عکس و غیره منعکس کرد. فقط باید رفت و عشق مردم به ساحت مقدس اهل‌بیتعلیهم‌السلام را دید؛ به‌ویژه عشق به سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحســینعلیه‌السلام را لمس کرد و آن‌جاست که انسان با دیدن آن صحنه‌ها به یاد صفا و صمیمیت و ایثار و گذشــت در دوران انقلاب اســلامی ایران می‌افتد که چقدر مردم

ایران همدل و باصفا و صمیمی در کنار همدیگر بودند و چقدر به یکدیگر عشق می‌ورزیدند و به هم کمک می‌کردند و چگونه به نیازمندان رسیدگی می‌کردند و دیگران را از خود برتر می‌دانستند و ادب اسلامی را نسبت به هم رعایت می‌کردند.

هنگام اذان ظهر به حسینیه الزهرا[۴] علیها السلام رسیدیم و پس از برگزاری نماز جماعت به امامت سید عادل حکیم، سفره نهار در همان حسینیه گسترده شد. خود امام جماعت پس از نماز، سریع برخاست و عبا را کناری گذاشت و تقسیم غذا را بر عهده گرفت. پس از صرف غذا راه را ادامه دادیم و حدود ده کیلومتر که از نجف دور شدیم، به حسینه آل ابراهیم رسیدیم که مربوط به نوادگان مالک اشتر بود. در آن‌جا با راهنمایی دست‌اندرکاران حسینه، حدود یک ساعت استراحت کردیم و دوباره به حرکت ادامه دادیم. در بین راه، بعضی از دوستانی را که در نجف و در مکتبه امام حسن علیه السلام با آنها آشنا شده بودیم، دیدیم. جالب بود که در بین راه، علاوه بر موکب‌ها که پذیرایی صلواتی می‌کردند، مکان‌هایی هم برای فروش میوه و حتی کتاب‌فروشی هم مستقر بود و کتاب‌های متنوعی را در معرض فروش گذاشته بودند.

بعضی از خادمان زوار حسینی، سینی بزرگ پُر از خرما را روی سر گذاشته و وسط جاده روی صندلی نشسته بودند و مردم از خرماهای روی سینی میل می‌کردند. در کنار موکب‌ها و در کنار جاده، صندلی‌های پلاستیکی و مبل‌های نسبتاً خوب و تمیزی بسیاری گذاشته بودند تا زائران خسته روی آنها استراحت کنند.

وقتی به ستون ۲۲۵ رسیدیم که دیگر آفتاب نزدیک به غروب کردن بود. پیرمردی از کنار حسینیه‌ای که ایستگاه صلواتی آنها بود، ما را صدا زد و اصرار کرد که برای صرف عصرانه یا شام به آن‌جا برویم. ما هم دعوتشان را پذیرفتیم و پس از صرف غذا دوباره حرکت کردیم. مقداری که راه رفتیم، به ساختمانی که به نام حضرت امیر علیه السلام مزین شده بود، رسیدیم. می‌خواستیم وارد آن‌جا شویم تا نماز مغرب و عشاء را بخوانیم که شخصی به نام ابوظافر جلو آمد و با اصرار تمام از ما خواست که شب را مهمان او شویم و گفت که ماشین هم آماده است و سوار شویم. دوستان پذیرفتند و حرکت کردیم. وقتی به اتومبیل ایشان نزدیک شدیم، دیدیم چند نفر مهمان دیگر را هم یافته که سوار ماشین شده‌اند. ما هم گفتیم اگر راه نزدیک است، پیاده می‌آییم. ایشان قبول کرد و سریع آن مهمان‌ها را برد و ما هم همراه باجناق ایشان که آن‌جا بود، پیاده به راه افتادیم.

در مسیر ساختمان بسیار بزرگی را دیدیم و پرسیدیم این ساختمان چیست؟ گفتند این‌جا مخزن و انبار عتبه مقدس امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. از کنار آن ساختمان گذشتیم و به مزرعه‌ای رسیدیم که منزل و مهمانخانه ابوظافر بود و در وسط مزرعه واقع شده بود. سپس وارد اطاق بسیار بزرگی شدیم و نماز مغرب و عشاء را به امامت جناب علوی به جا آوردیم. پس از نماز، با چلوماهی و مرغ، همراه با سبزی مزرعه صاحبخانه پذیرایی شدیم. پس از شام با بعضی از زائران دیگر که چهار نفر آنها ایرانی و اهل قم و عده‌ای هم از نجف آمده بودند، مشغول صحبت و مباحثه شدیم و من که قصد نوشتن سفرنامه را داشتم، به دوستانم یعنی آقایان قدیانی و محمودی‌فر گفتم: شما با زائران فارسی زبان صحبت کنید و اطلاعات را به من بدهید. به حاج آقای علوی هم گفتم شما با عرب‌زبان‌ها که معمولاً به زبان عربی شکسته (عامیانه) صحبت می‌کردند و ما خوب سخنان آن‌ها را نمی‌فهمیدیم، صحبت کنید و بعد به من منتقل نمایید.

بدین ترتیب با اکثر آنها صحبت کردیم و معلوم شد که یکی از زائران هم روحانی تقریبا شصت ساله‌ای بود که لباس عربی پوشیده بود و به آقای علوی گفت: من شما را در نجف زیاد دیده‌ام. نامش شیخ طالب سهلانی و از روحانیون نجف بود و فارسی را می‌فهمید و به فارسی صحبت می‌کرد. می‌گفت از اساتید مدرسه غروی که داخل ساختمان عتبه مقدسه حضرت امیر علیه‌السلام است می‌باشد و حدود هشت سال، یعنی بعد از سقوط صدام، هر سال اربعین با پای پیاده به کربلا می‌آید.

یکی دیگر از همراهان گفت که از دیاله آمده‌ایم که در سیصد کیلومتری نجف واقع است و چند روز پیش مهندسین و کارگران ایرانی در آن‌جا مورد حمله وهابیون سلفی قرار گرفتند و عده‌ای به شهادت رسیدند.

دیگری که در این راه باتجربه‌تر بود می‌گفت: من از سماوه که صد کیلومتری نجف است، آمده‌ام و فرزند هشت‌ساله‌ام را هم آورده‌ام که او هم از نوجوانی این راه را یاد بگیرد و راه مرا ادامه دهد. چهار نفر ایرانی که جوان بودند، همه از شهر مقدس قم آمده بودند. یکی از آنها می‌گفت من سال گذشته هم پیاده آمده بودم و امسال با دوستان از راه چذّابه به نجف آمدیم و از آن‌جا عازم کربلا هستیم.

پس از این گفت‌وگوها و صرف چای، داشـتیم آماده استراحت می‌شدیم که دیدیم یک گروه ۲۵ نفری از زائران ایرانی وارد اطاق شدند، ولی صاحبخانه وقتی دید جا تنگ است، فوراً اطاق دیگری که داخل حیاط بود را آماده کرد و آنها را به آن اطاق برد تا استراحت کنند.

زائران یک سـاعت، بلکه بعضی دو سـاعت پیش از اذان صبح بیدار شده و به نافله شب و مناجـات با پروردگار خویش پرداختند و یکی از زیبایی‌های این سـفر هم همین بود. همه زائران شب زود می‌خوابیدند و قبل از اذان صبح بیدار می‌شدند. آماده نماز صبح شده بودیم کـه باز هم به خاطر احترام فوق العاده مردم عراق به سـادات، نماز را به امامت جناب علوی برگزار کردیم و ایشـان پس از نماز، دعای عهـد را از حفظ خواند و چند دقیقه بعد صبحانه صرف شد.

حدود ساعت هفت صبح به راه افتادیم و به خیل پیاده‌روها در جاده پیوستیم. لازم به ذکر اسـت که تمام فرزندان صاحبخانه و باجناقش شـب تا صبح با جان و دل در خدمت زائران بودند و صاحبخانه انگار از خوشـحالی این‌که آن شـب میهمانان زیـادی را پذیرایی کرده، در پوسـت خود نمی‌گنجید. خداوند توفیق این سـفر معنوی و زیارت اربعین را نصیب همه آرزومندان و عاشـقان اهل‌بیت علیهم‌السلام کند که این سـفر، حداقل یک بار همانند سفر حج بر هر شیعه‌ای لازم است.

بیشـتر موکب‌ها دارای ساختمان محکم و به نام حسینیه برپا شده بودند و تعدادی از آنها هم چادرهای محکمی بودند که با شـیوه‌ای خاص برپا شـده بود و زائران را در مقابل سـرما حفـظ می‌کـرد. فاصله ۸۵ کیلومتری بین نجف و کربلا پر از این حسـینیه‌ها و چادرها بود و زمین خالی در مسیر جاده، بسیار کم به چشم می‌خورد.

صبح روز شـنبه از مزرعه آقای ابوظافر پس از گرفتن چند عکس یادگاری، خداحافظی کرده و ساعت هفت صبح حرکت کردیم. هوا بسیار سرد بود؛ به طوری که همه زائران لباس گرم پوشـیده بودند. صاحبان خیلی از موکب‌ها برای گرم شـدن خود و زائران آتش روشن کرده و از زائران با گرمی آتش پذیرایی می‌کردند. بعضی هم پتوی مسافرتی به خود پیچیده بودند و به راه خود ادامه می‌دادند. در مسـیر چندین جا دیدیم که غرفه‌هایی بر پا شـده بود و در آنها روحانیون آماده پاسخ‌گویی به مسائل شرعی زائران بودند.

در تمام طول مسیر شعارهای زیبای بسیاری به چشم و گوش می‌خورد که نظر زائران را جلب می‌کرد. این شعارها را روی پرچم‌ها و چادر موکب‌ها و روی کوله پشتی‌ها و ... نوشته بودند؛ مانند: «لبیک یا حسین»، «امیری حسین و نعم الامیر»، «نحن أبناء الخمینی»، «ارادوا قتلنا بقتل الحسین فقتلناهم بحبّ الحسین علیه‌السلام»؛ یعنی دشمنان با شهید کردن امام حسین علیه‌السلام تصمیم داشتند ما را ریشه‌کن کنند، ولی ما با عشق به حسین و اظهار ارادت به او، آنان را نابود می‌کنیم. «الحسین سرّ بقائنا»؛[5] «نحن حسینیون ما بقینا»؛[6] «ادعو للعراق فانّه بلد الحسین علیه‌السلام»؛ «الحسین علیه‌السلام عبرة و عبره...»؛ یعنی امام حسین علیه‌السلام و حیات و شهادت او مایه عبرت و یاد حسین اشک‌آور است.

مسیر را با شمردن ستون‌ها ادامه دادیم تا این‌که به عمود ۲۹۹ رسیدیم. در این‌جا حاج آقای علوی ساختمانی را نشان داد و گفت این‌جا مربوط به مرحوم آیت‌الله العظمی حاج شیخ جواد تبریزی است. مقابل حسینه که رسیدیم، عکس ایشان در حال پیاده‌روی و با شعار «لبیک یا حسین» نظرها را جلب می‌کرد. چند دقیقه کنار این ساختمان توقف کردیم و دیدیم روی دیوار آن نوشته شده: «دارالصدیقه علیهاالسلام».

جلوتر که رفتیم دیدیم عده‌ی زیادی از زائران، شب را در بیرون ساختمان پشت دیوار با پتوهای ضخیم به سر برده‌اند. آن‌جا یکی از اساتید حوزه علمیه قم را ملاقات کردیم که می‌گفت من سال‌های قبل هم آمده بودم و دیشب به خاطر کمبود جا دوستان مرا در ماشین جا دادند و تا صبح داخل ماشین سواری خوابیدم.

از آن‌جا که حرکت کردیم، دیدیم موتور سه‌چرخه‌ها و تریلی‌ها بعضی از زائران را که خسته شده بودند و پیرمردها را سوار کرده و جلوتر می‌برند و هر جا که با کسی قرار دارند، پیاده می‌شوند. تنورهای سنتی بسیاری در کنار جاده درست کرده‌اند یا تنورهای برقی‌ای که در کانتینرهای متحرک جا داده‌اند، نان تازه می‌پزند و به زائران می‌دهند. بلندگوها در موکب‌ها و روی سه‌چرخه‌های در حال حرکت، با پخش سینه‌زنی و روضه و مناقب اهل‌بیت علیهم‌السلام گوش را نوازش می‌دادند.

نزدیک اذان ظهر به حسینیه‌ای بزرگ رسیدیم که مربوط به یکی از قبایل عراق بود. صحن بسیار باصفایی داشت که دارای سرویش بهداشتی‌های تمیز و حمام‌های متعدد بود. پس از نماز ظهر و عصر آماده حرکت بودیم که دیدیم غذا برای زائران آوردند و میزبانان

جوان مشـغول کشـیدن و پخش غذا شـدند. ما نیز نهار را همان‌جا صرف کردیم و سپس به راه افتادیم. حدود سـاعت دو و نیم عصر بود که به شـهرک حیدریه رسـیدیم. این شهر که تقریباً میان راه نجف و کربلا در حدود ۴۰ کیلومتری کربلا قرار دارد. دوستان مایل بودند در صورت امکان، حمام عمومی در این شهر پیدا کنند و خود را شست‌وشو بدهند و گرد و غبار راه را که باعث خارش پوست شده بود را از تن بزدایند؛ ولی پس از پی‌گیری معلوم شد که در آن شهرک حمام عمومی وجود ندارد.

در کنـار دکّه و موکبی کـه دو جوان در آن‌جا میزبانی می‌کردنـد، چای خوردیم. آنها تعارف کردند که شـب را همین‌جا بمانید و در منزل ما مهمان شـوید؛ اما دوستان با توجه به این‌که هنوز بیش از دو ساعت به غروب آفتاب مانده بود، موافقت نکردند و به حرکت خود ادامه دادیم. این‌جا بود که پاهای جناب علوی درد گرفت. ایشان کفش‌ها را از پا درآورد و با پای برهنه و بدون جوراب به راه افتاد. غیر از صبح‌های زود که زمین بسیار سرد بود، بسیاری افراد دیگر هم با پای برهنه راه می‌رفتند.

نزدیـک مغرب بود که پیرمردی با لباس عربی و چفیه و عبا جلوی ما را گرفت و دعوت کرد که شـب را میهمان ایشـان بشـویم. من اشـاره کردم که با آقای علوی صحبت کنید و ایشـان رو به سـید کرد و بر دعوتش اصرار کرد. ما هم چون بنا داشـتیم هر کس اوّل ما را دعوت کرد، دعوت او را بپذیریم، پذیرفتیم. با او به طرف روستای «جمیل» که حدود پانصد متر بیشـتر با جاده فاصله نداشـت، رسـیدیم. در راه منزل آن بزرگوار که ابوعلی نام داشت، دیدیم ماشـین‌های سواری و غیر سـواری مرتب زائران را به روستا می‌آورند و در منزل‌ها و مضیف‌خانه‌هـا پذیرایی می‌کنند. وقتی نزدیک منزل ابوعلی رسـیدیم، او ما را به مهمانخانه بسـیار بزرگ خود که مقابل خانه‌اش بود، راهنمایی کرد. دیدیم حدود بیسـت نفر از زائران امام حسین علیه‌السلام که قبل از ما رسیده بودند، آن‌جا مستقر شده‌اند. ما هم کنار آنها نشستیم و پس از تجدیـد وضو، نماز مغرب و عشـاء را با آقای علوی که قرائت عربـی زیبایی دارند، به‌جا آوردیم. یکی از دوسـتان از میزبان پرسید که آیا حمام هم دارید؟ آنها جواب مثبت دادند و ایشان قبل از نماز مغرب و عشاء استحمام کرد و ما ۳ نفر هم پس از نماز یکی پس از دیگری به حمام رفته و خسـتگی راه تا اندازه‌ای از تنمان بیرون رفت و احساس نشاط کردیم. پس از

کمی گفت‌وگو با بعضی از میهمانان، حدود ساعت هشت‌ونیم برای استراحت آماده شدیم. در ضمن صحبت‌ها میزبان ما جناب ابوعلی می‌گفت این کار میهمان‌نوازی ما از اول محرم تا آخر ماه صفر ادامه دارد. واقعاً پذیرایی مردم در این ایام ستودنی و از روی اخلاص و ارادت کامل به امام حسین علیه‌السلام بود و من احتمال می‌دهم این از فرمایش خود امام حسین علیه‌السلام نشأت گرفته باشد که وقتی به سرزمین کربلا رسیدند، طبق روایتی که مرحوم طریحی نقل کرده است، زمینی را که قبر مقدس ایشان در آن واقع شده، از مردم نینوا و غاضریه به شصت‌هزار درهم خریداری کرد و آن را به ایشان صدقه داد و شرط فرمود تا (عاشقانش را) به قبرش راهنمایی کنند و زائران او را تا سه روز پذیرایی نمایند.[۷]

در این منزل هم بیش از ۲۰ نفر زائر عراقی و غیر عراقی از شهرهای مختلف بودند. صبح دیدیم یک جوان ایرانی هم در میان میهمان‌ها هست که می‌گفت از ایران همراه مادرش به این سفر آمده است.

زیارت امام حسین علیه‌السلام

صبح روز یکشنبه هجدهم ماه صفر، پس از صرف صبحانه، اکثر زائران حرکت کردند؛ ولی گروه چهار نفری ما چند دقیقه دیگر توقف کردیم؛ چون هوا بسیار سرد بود. ساعت حدود هفت‌ونیم صبح از منزل ابوعلی حرکت کردیم. البته قبل از حرکت، به ایشان شماره تلفن و آدرس دادیم تا وقتی به شهر مقدس قم آمد، میهمان ما بشود که ایشان هم استقبال کرد.

در بین راه کاروانی را دیدیم با تجهیزات بسیار دیدنی، همراه با شتران آذین‌بندی شده و انواع پارچه‌ها و کجاوه‌های مزین که به صورت نمادین سرهای شهدا را که بالای نی‌ها بود، به نمایش درآورده و مرثیه‌خوانان حال معنوی خوشی به زائران می‌دادند و اشکشان را جاری می‌کردند.

در جایی دیگر دیدیم عده‌ای از عاشقان امام حسین علیه‌السلام در یک چادر، ماشین‌های لباسشویی برقی گذاشته و لباس زائران را می‌شویند و در کنار آن‌هم اطوهای بخار مستقر کرده و لباس‌ها را اطو می‌کنند و تحویل صاحبان آنها می‌دهند. در جای دیگر عده‌ای تنورهای دست‌ساز و برقی درست کرده بودند و با نان گرم و تازه از زائران پذیرایی می‌کردند.

در برخی چادرها، عدّه‌ای از جوانان و افراد مسن باتجربه، زائران خسته را دعوت کرده و آنها را مشت و مال داده یا به پاها و بدن آنها روغن‌های مخصوص مالیده و ماساژ می‌دادند تا خستگی راه از تنشان بیرون برود. خلاصه هر کس به هر شکل که می‌تواند، در کار خدمت‌گزاری به زوّار است و به این خدمتگزاری افتخار می‌کند و از خدا می‌خواهد زائری به او مراجعه کند یا این‌که دعوتش را برای پذیرایی و مهمانی بپذیرد.

در راه که می‌رفتیم، دیدیم عده‌ای از زائران امام حسین علیه‌السلام پیاده از طرف مقابل، از زیارت امام برمی‌گردند و به طرف نجف در حرکتند. گفتند: اینها زیارت را انجام داده و در حال بازگشت هستند؛ چون حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی (دامت برکاته) فرموده‌اند کسی که از روز شانزدهم به بعد وارد کربلا شود، می‌تواند زیارت اربعین را انجام دهد و بازگردد و لازم نیست تا روز اربعین در کربلا بماند.

پس از پیمودن چند کیلومتر، به دعوت روحانی سیدی برای صرف نهار به موکب ایشان رفته و با برنج و خورشت ساده‌ای پذیرایی شدیم و سپس به راه ادامه دادیم تا این‌که وقت اذان ظهر شد. به یکی از حسینه‌های واقع در مسیر وارد شدیم و نماز را به جماعت اقامه کردیم. پس از نماز، گرفتیم مقداری جدّی‌تر و سریع‌تر حرکت کنیم تا برای نماز مغرب و عشاء به شهرک امام حسین علیه‌السلام که در پانزده کیلومتری کربلاست برسیم. نزدیک غروب گلدسته‌های مسجد و ساختمان بسیار باشکوه و زیبای این شهرک از دور نمایان شد. به محض رسیدن به شهرک، دیدم این همان ساختمانی است که حدود دو سال پیش با برخی دوستان از آن بازدید کرده بودیم و بحمدالله اکنون تکمیل و مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. نماز مغرب و عشاء را در همین حسینیه به جماعت خواندیم.

سپس برای گرفتن جایی برای استراحت، به مسؤول مربوطه مراجعه کردیم. ایشان با احترام و تواضع به ما گفت که گنجایش این‌جا پنج‌هزار نفر است که پر شده و هیچ جای خالی نیست؛ ولی نماز که تمام شد در مسجد جا هست؛ تشریف ببرید و در مسجد مستقر شوید. دوباره به طرف مسجد حرکت کردیم و دیدیم مسجد تقریباً پر شده و هر کدام از زائران ساک و وسایل مختصر سفرش را کنارش گذاشته و جا گرفته است. ما هم به ناچار وارد شدیم و هر یک از دوستان جایی پیدا کردند و مستقر شدند. من هر جا نگاه کردم، جای

خالی که مزاحم دیگران نباشم نیافتم؛ اما ناگهان جای خالی محراب مسجد نظرم را جلب کرد. دیدم کسی مستقر نیست و امام جماعت پشت محراب جا گرفته است؛ لذا به سرعت به طرف محراب رفتم و با انداختن عبای خود در محراب مسجد که بسیار بزرگ و بدون فرش بود ، در آن‌جا مستقر شدم. پس از چند دقیقه خادمان مسجد پتوهایی را آوردند و میان زوار تقسیم کردند.

وقتی آماده استراحت شدم، جوانی از اهالی نجف وقتی دید من یک پتو بیشتر ندارم و زمین زیر من هم سنگفرش و سرد است، فوراً یک پتوی دیگر برای من آورد و من هم با خیال راحت و در جای وسیع محراب مسجد استراحت کردم.

مثل روزهای دیگر و مانند دیگران، یک ساعت پیش از اذان صبح بیدار شدم و پس از نماز جماعت صبح و خواندن قرآن و دعا و رفتن اکثر زائران، دیدم باز دوستان همراهم عجله ندارند؛ لذا با خلوت شدن مسجد، در کنار تعداد زیادی از پتوها که روی هم انباشته شده بود، ورزش و نرمش صبحگاهی را انجام دادم و دوستان هم پس از انجام کارهای شخصی و تجدید وضو، عازم شدند و حرکت کردیم.

پس از طی مسافتی کوتاه و گرم شدن در کنار آتش‌های برافروخته شده کنار جاده و صرف صبحانه در یکی از موکب‌های کوچک، نزدیک ظهر به ساختمان بزرگ مدینهٔ العباس که مربوط به عتبه مقدسه حضرت ابالفضل العباس علیه‌السلام است، رسیدیم.[۸] حدود یک ساعت به اذان ظهر باقی مانده بود، ولی دوستان همگی متحدالقول شدند که همین جا مقداری استراحت کنیم و نماز را بخوانیم و بعد به حرکت ادامه دهیم.

وقتی وارد حیات بسیار بزرگ این مکان مقدس شدیم، دیدیم که در محوطه بزرگ بیرون مسجد صندلی‌ها و میزهای پذیرایی زیادی آماده شده و عده زیادی از زائران از راه رسیده، روی آنها مستقر شده و مشغول خوردن نهار بودند. کنار آن میز و صندلی‌ها را هم موکت کرده بودند تا بقیه زوار روی آنها پذیرایی شوند. ما هم در کنار زائران دیگر مستقر شدیم. آقای قدیانی گفت: تا غذا را بیاورند، من می‌روم ببینم آیا لباس‌شویی و حمام مناسب وجود دارد یا نه؟ ایشان رفت و پس از چند دقیقه غذای نذری حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را آوردن.

نزدیک اذان که شـد، سریع به طرف مسـجد رفتیم و نماز را با جماعت خواندیم. پس از نماز، جناب قدیانی را دیدم که کنار مسـجد ایسـتاده و عمامه خود را که شسته بود، خشک می‌کرد. می گفت: ماشین لباس‌شویی شلوغ بود و من عمامه و پیراهنم را با دست شستم.

پس از استراحتی مختصر، آماده حرکت شدیم. حاج آقا علوی گفت: اگر زود راه بیفتیم، عصر به کربلا می‌رسیم و معلوم نیست در کربلا شب جای مناسب گیرمان بیاید؛ چون کربلا بسـیار شـلوغ اسـت و قطعاً جا پیدا نخواهیم کرد. لذا مردّد بودیم و بعضی دوسـتان پیشنهاد می‌کردند که شـب را در همین جا بمانیم. آقای محمودی‌فر گفت: من باید فردا، روز اربعین قبـل از ظهـر و پس از زیارت اربعین به ایران بروم، چـون کار دارم و آقای قدیانی هم چون بلیط هواپیما برای روز چهارشـنبه (روز بعد از اربعین) داشت، مردّد بود که اگر شب بماند و بعد برود، آیا به هواپیما می‌رسـد یا نه؟ لذا ایشـان و آقای محمودی‌فر درباره رفتن به کربلا اسـتخاره کردند و قرار بر این شـد که این دو بزرگوار حرکت کنند و شب به کربلا برسند و من و آقای علوی در همین شـهرک بمانیم و استراحت کنیم تا شاید دو نفر از بستگان ایشان که در راه از ما جدا شده بودند، برسند.

به طرف سـاختمان‌های شهرک حرکت کردیم و از مسئولین مربوطه درباره محل اقامت در شـب پرسیدیم. گفتند: چهار یا پنج سـاختمان که دارای اتاق و سرویس‌های دستشویی و حمام و غیره بوده پر شده و برای شب جا نداریم، ولی سه چادر بزرگ هست که جا دارند و می‌توانید از آنها استفاده کنید. وارد یکی از چادرهای بزرگ شدیم و دیدیم عده‌ای در حال اسـتراحتند. ما هم حدود یک ساعت استراحت کردیم و پس از استراحت، با مشورت به این نتیجه رسیدیم که به طرف کربلا حرکت کنیم. لذا حدود چهارونیم بعدازظهر به سوی کربلا به راه افتادیم و پس از حدود یک سـاعت پیاده‌روی به سـه‌راهی کربلا رسـیدیم و با توصیه جناب علوی که جاده سمت راست نزدیک‌تر است، از سمت راست جاده به راه ادامه دادیم. پس از دقایقی اذان مغرب گفته شد و نماز جماعت در کنار یکی از موکب‌ها برپا شد و پس از نماز مغرب و عشاء دوباره حرکت کردیم.

پس از حدود یک ربع پیاده‌روی احسـاس کردم که جناب آقای علوی خسـته است. به ایشان پیشنهاد اسـتراحت و نوشیدن چای عراقی کردم که پذیرفت و روی صندلی‌های کنار

جاده نشستیم. فوراً یکی از خادمان موکب‌ها چای آورد و نوشیدیم و در حالت رفع خستگی بودیم که دیدیم جاده خلوت شده و بیشترّ زائران در چادرها یا ساختمان‌های حسینیه‌ها مستقر شـده‌اند. لذا به آقای میان‌سـالی که جلوی یک موکب راه می‌رفت، گفتم: آیا در چادر شما جا برای اسـتراحت هسـت؟ ایشان با استقبال از ما گفت: شـما چند دقیقه تأمل کنید تا برای استراحت به منزل من برویم و ما هم دعوت او را پذیرفتیم.

به طرف سـه‌راهی کربلا برگشـتیم و با هماهنگی تلفنی، ایشان با ماشین وانت بزرگی سر رسید و زائران را سوار پشت وانت کرد و خودش هم همان‌جا سوار شد و به رسم احترام، ما را کنار راننده نشاند و به طرف منزل ایشان حرکت کردیم. می‌گفت: منزلش در غرب کربلا و نزدیک منطقه حرّ ریاحی اسـت. جلوی منزل او که در منطقه‌ای تقریباً مستضعف‌نشین بود پیاده شدیم و ایشان ما را به اطاق کوچکی که با پرچم‌های سلام بر حسین علیه‌السلام مزین شده بود، راهنمایی کرد. وقتی از ایشـان پرسیدیم که خانواده و فرزندانش کجا هستند، گفت: همه در چادر و موکب هسـتند و شـب را در آن‌جا خواهند ماند و به منزل نمی‌آیند و در خانه کسی نیست. همه مردم کربلا، این شبها مهمان زائر دارند.

صبح پس از صرف صبحانه‌ای مفصّل آماده حرکت شدیم. صاحبخانه یعنی ابوحسین به راننده‌ای که دیشـب ما را رسـاند، سفارش کرده بود که صبح بیاید و ما را تا نزدیک آخرین پسـت ایست‌وبازرسی که از طرف حرم وجود دارد و ماشـین‌ها از آن‌جا به بعد دیگر اجازه عبور ندارند و مردم در آن‌جا بازرسـی می‌شـوند، برساند. حدود ساعت هشت صبح در خانه ابوحسین با ایشان و فرزندش حسن آقا و آقا سید چند عکس یادگاری گرفتیم و از پدر و پسر خداحافظی کرده و با راننده حرکت کردیم.

در مقصد از ماشـین پیاده شـدیم و از راننـده خداحافظی کرده و پیاده از بازرسـی اوّل گذشـتیم و همانند زائران کربلایی و غیرکربلایی دیگر که روانه حرم بودند، با شوق و ذوق به سـوی حرم حرکت کردیم. آقای علوی می‌گفت: رسم همه مردم کربلا هم این است که روز اربعین همه برای زیارت پیاده به حرم مشرف می‌شوند.

مقداری که رفتیم، از ایست‌وبازرسی دوم هم گذشتیم و پس از حدود نیم ساعت نزدیک حرم رسیدیم و در اواسط خیابان شهدا یکی از دوستانی که در مکتبه امام حسن علیه‌السلام در نجف

هم‌اطاق ما بود را ملاقات کردیم. پس از سلام و احوال‌پرسی گفت جا گرفته‌اید؟ گفتیم نه، ما تازه وارد کربلا شده‌ایم و فعلاً قصد داریم برای زیارت به حرم حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام مشرف بشویم. ایشان گفت: ما در همین خیابان شهدا با دوستانی که در نجف با هم بودیم، در یک حسینیه مستقر شده‌ایم که هنوز جا دارد. لذا شما هم بیایید به همین حسینیه تا کمی استراحت کنید و وسایلتان را بگذارید و بعد برای زیارت بروید.

با توجه به اصرار ایشان، به طرف حسینه مورد نظر حرکت کردیم و پس از ده دقیقه به آن‌جا رسیدیم. ساختمانش جدیدالاحداث و نیمه‌کاره بود و حتی سرویش بهداشتی هم نداشت؛ لذا پس از استقرار و گذاشتن وسایل، برای تجدید وضو به حسینیه نجفی‌ها که در چند قدمی آن بود رفتیم که بسیار بزرگ بود و امکانات خوبی داشت. سپس به سوی حرم مطهر سالار شهیدان حرکت کردیم و به لطف خدا با سلامتی و راحتی وارد صحن سرپوشیده شدیم و زیارت اربعین و باقی اعمال را در همان صحن مطهر به‌جا آوردیم. در قم که بودیم، یکی از بزرگان به من گفت بعید است بتوانید به داخل صحن و حرم بروید؛ لذا از راه دور زیارتنامه بخوانید و برگردید. صحن پر از جمعیت بود، ولی پس از خواندن زیارتنامه برای اظهار ارادت بیشتر و متبرک شدن، به طرف رواق‌ها و ضریح مطهر حرکت کردیم و تا ضریح مطهر حبیب بن مظاهر رفتیم، ولی از آن‌جا به طرف ضریح مطهر حضرت، بسیار شلوغ و فشار جمعیت فوق العاده بود. لذا به صحن سرپوشیده برگشتیم و مقداری دعا و قرآن خوانده و نزدیک ظهر بیرون آمدیم.

به سبب کثرت جمعیت، جا برای نماز خواندن پیدا نکردیم و به طرف بعثه مقام معظم رهبری (دامت برکاته) حرکت کردیم. بعضی از دوستان بعثه و دوستان قمی و حاج آقای اسکندری مسئول بعثه را در آن‌جا ملاقات کردیم و نماز جماعت ظهر و عصر را در سالن نسبتاً بزرگ بعثه، به امامت جناب آقای اسکندری خواندیم. پس از نماز به اصرار ایشان ناهار را در بعثه خوردیم و سپس برای زیارت حرم مطهر حضرت ابالفضل العباس علیه‌السلام مشرف شدیم که آن‌جا هم بسیار شلوغ بود و نتوانستیم زیر گنبد آن حضرت برویم. پس به حسینیه برگشتیم و پس از کمی استراحت و خواندن نماز مغرب و عشاء به طرف حرف مطهر اباعبدالله الحسین علیه‌السلام حرکت کردیم. در بین راه از یکی از ایستگاه‌های صلواتی غذا گرفتیم و شام مختصری خوردیم و به حرم مشرف شدیم.

پس از زیارت، به حسینیه برگشتیم و استراحت کردیم و ساعت سه نیمه‌شب بیدار شدیم و به حرم حضرت ابالفضل العباس علیه‌السلام و سپس به حرم امام حسین علیه‌السلام رفته و پس از زیارت و وداع با آن حضرت، به حسینیه بازگشتیم. در کنار حسینیه یک چادر بزرگ و ایستگاه صلواتی مستقر بود که ناهار و شام و صبحانه می‌داد و ما هم با استقبال خدمت‌گزاران روبه‌رو شدیم و سپس عازم کاظمین شدیم تا به زیارت قبر مطهر امام موسی بن جعفر و امام جواد علیهماالسلام مشرف شویم.

حرکت به سوی کاظمین

پس از حدود یک ساعت پیاده‌روی و خروج از شهر کربلا، سوار اتوبوسی شدیم که ما را به نزدیک قبر عون بن عبدالله پرساند. بعد از صرف نهار در یک ایستگاه صلواتی، نماز ظهر و عصر را به جماعت خواندیم و پس از نماز دوباره مقداری پیاده‌روی کردیم و دیدیم مردم به هر وسیله‌ای که گیرشان می‌آید، اعم از ماشین سواری، وانت بار، تریلی و حتی ماشین‌های بزرگ ارتش، سوار می‌شوند تا آنها را به ایستگاه قطاری که به کاظمین می‌رود یا ماشین‌های دیگر برسانند. حتی بعضی از سربازان جلوی ماشین‌های خالی را می‌گرفتند و مردم را سوار می‌کردند. من هم نزد یکی از سربازان رفتم و گفتم که به ما هم کمک کند تا ماشین پیدا کنیم. اتفاقا ماشینی آمد و ایشان با او صحبت کرد که ما را هم همراه زائران دیگر به کاظمین برساند و نفری ده‌هزار دینار عراقی (حدود بیست‌وپنج هزار تومان) بگیرد. راننده ون می‌گفت: از این‌جا حدود صدوبیست کیلومتر تا کاظمین است. ما هم سوار شدیم و حرکت کردیم.

حدود ساعت ۴/۵ عصر به بغداد رسیدیم و راننده که هنگام سوار شدن قرار بود ما را در بغداد پیاده کند، در نزدیک‌ترین چهارراه به کاظمین ما را پیاده کرد و ما هم به سرعت تاکسی گرفتیم و نزدیک مغرب به نزدیک حرم مطهر دو امام بزرگوار رسیدیم و پس از گذشتن از ایست‌وبازرسی به مسجدی که نزدیک حرم بود، رفتیم و همان‌جا نماز جماعت را خواندیم و بعد به طرف حرم مطهر حرکت کردیم و پس از تحویل ساک و کفش‌ها و موبایل‌ها از باب المراد وارد حرم مطهر شدیم. پس از زیارت، به مهمان‌خانه جوادین علیهماالسلام که زیرزمینی بسیار بزرگ در کنار حرم مطهر بود، وارد شدیم تا برای استراحت جا بگیریم. به

محض ورود، دیدیم همه جای زیرزمین مملو از جمعیت اســت. در کنار یکی از فرش‌ها که پیرمردی ایرانی در حال اســتراحت بود، نشستیم و آقای علوی رفت تا بستگان خود را که در صحن مطهر با آنها قرار گذاشته بود، پیدا کند.

صبح حدود ســاعت چهار بیدار شــدیم و پس از تجدید وضو در وضوخانه بسیار بزرگ و تمیز حرم مطهر، عازم زیارت شــدیم، اما دیدیم درب زیرزمین قفل است و نگهبان جوانی که آن‌جا بود، معلوم نیســت کجاست. پس از چند دقیقه معطلی که عده زیادی جلوی درب برای خروج صف کشــیده بودند، بعضی از زوار درب‌های خروجی را که به شکل نرده‌های ســاده‌ای بود، با باز کردن کشوهای وسط آنها باز کردند و به طرف حرم مطهر رفتیم. پس از زیارت و توفیق بوسیدن ضریح و خواندن نماز جماعت صبح در صحن مطهر، حدود ساعت ۶/۵ به طرف گاراژ معروف به گاراژ ســید محمد حرکت کردیم و به محض ورود به گاراژ، با یک ماشین ون قرار گذاشتیم تا ما و دوستان دیگر ایرانی را در ازای نفری پانزده‌هزار دینار به مرز مهران ببرد.

حدود ســاعت ۷/۵ از گاراژ خارج شدیم و به سمت مرز مهران حرکت کردیم و حدود ساعت ده و نیم به مرز رسیدیم و آن‌جا هم در ایستگاه صلواتی که توسط شهرداری مهران برپا شده بود، پذیرایی شدیم. همان‌جا بستگان آقای علوی که عازم تهران بودند، از ما خداحافظی کــرده و رفتند تا با اتوبوس به تهران بروند. ما هم به محوطه بیرون ســاختمان بزرگ مرزبانی مهران آمدیم تا وسیله‌ای برای رفتن به قم پیدا کنیم.

ما هم ســرانجام ســاعت ۱۲/۵ ظهر به وســیله اتوموبیل کرایه‌ای از مرز حرکت کردیم. نماز جماعت را در مســجدی بیرون شــهر مهران خواندیم و حدود ســاعت ۱۰/۵ شب به قم رسیدیم.

پی‌نوشت‌ها:

۱ . بحارالانوار، ج ۱۰۰، ح ۱۰.

۲ . «موکب» به ایستگاه‌های صلواتی گفته می‌شود که در اکثر ساعات شبانه‌روز از مردم، به‌ویژه در مناسبت‌های خاص با غذاو چای و ... پذیرایی می‌کنند و با این که هنوز یک هفته به اربعین مانده بود، ولی ایستگاه‌ها فعّال و آماده خدمت‌گزاری شده بودند.

۳ . چای ترش، از لیموی عمانی سیاه تهیه می‌شود و به آن «حامض» می‌گویند. آنها پس از خرد کردن لیمو و کندن پوست و درآوردن هسته، آن را در کتری‌های بزرگ دم کرده و با شکر شیرین می‌کنند که بسیار گواراست.

۴ . این حسینیه بزرگ متعلق به آیت‌الله سید محمدسعید حکیم بود.

۵ . این شعارها در تابلوهای بسیار بزرگ و زیبایی مثل هم در بسیاری جاها به چشم می‌خورد.

۶ . این شعار همراه عکس شهید آیت‌الله سید محمدباقر حکیم و حجةالاسلام سید عزیز حکیم بود.

۷ . فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه‌السلام، ص ۴۲۴، ح ۳۳۹.

۸ . این ساختمان در مقابل ستون ۱۲۴۰ و حدود شش کیلومتری کربلا واقع بود.